

۱۴۰۶ ق/ ۱۹۸۶ م: بناهی، علی بن عبدالله مالکی، تاریخ قضاء الاندلس، به کوشش لوی پروانسال، قاهره، ۱۹۴۸ م. بخش ادبیات عرب

ابن فراء، نک: ابویعلی.

ابن فراء، عنوان چندتن از دیوان سالاران و وزیران پراوازه شیعی مذهب عراق و مصر در سده های ۳ و ۴ ق/ ۹ و ۱۰ م است که اصلاً از بابلی صریفین در نهروان بالا برخاستند (یاقوت، بلدان، ۳۸۶/۳؛ قس: ذهبی، سیر، ۴۷۴/۱۴، که آنها را عاقولی، منسوب به عاقول خوانده است؛ نیز قس: همدانی، ۴۴).

به رغم شهرت ابن خاندان و نقش مهمی که بسیاری از افراد آن در یکی از بحرانی ترین ادوار تاریخ اسلام داشتند، اطلاعات ما درباره خاستگاه نیای ایشان پراکنده و گاه متناقض است. چندان که برخی از آنان را فقط از رهگذر شباهت نام پدر و نیایشان می توان به یکدیگر پیوند داد، و از آن رو که در آثار مورخان متقدم شواهدی در تأیید برخی از نوشته های متأخر یافت نمی شود، تنظیم نسب نامه این خاندان و تعیین رابطه میان برخی از کسانی که بر پایه برخی منابع، به نخستین نسل های آن تعلق دارند، بسیار دشوار است. نسب نامه ای که سوردل ارائه داده (II/747)، تنها شامل کسانی است که در انتساب آنها به خاندان ابن فراء تردیدی نیست. در حالی که ماسینیون («منشأ شیعی...»)، 487-486 و زامباور (ص ۱۷)، در نسب نامه پیشنهادی خود از کسانی در نسل های اول تا سوم این خاندان نام برده اند که در صحت انتساب آنها به خاندان ابن فراء یقین نداریم. در واقع ماسینیون، عمر بن فراء کاتب بغدادی را که از یاران امام رضا (ع) بود و سپس به غلو و فساد عقیده متهم شد (طوسی، رجال، ۳۸۳؛ ابن داوود، ۴۸۹)، عمویا عموی پدر محمد بن موسی بن حسن بن فراء دانسته و از فراء بن احنف عیدی کوفی که او نیز از یاران امامان شیعه و متهم به غلو بود و رجال شناسان او را تضعیف کرده اند (طوسی، همان، ۹۹؛ ابن داوود، ۴۹۲)، به عنوان نیای بزرگ خاندان یاد کرده است. گویا این نظر از آنجا برخاسته که فراء بن احنف را پسری بوده به نام محمد (استرابادی، ۳۲۴؛ ماسینیون همچنین بر آن است که استرابادی برخی از وقایع زندگی ابن محمد را با عمر بن فراء خلط کرده است) که به اقرب احتمال همان محمد بن فرائی است که کشتی از او نام برده (طوسی، اختیار، ۲۲۱، ۲۲۲). زامباور (همانجا) نیز از شخصی به نام نوفل بن محمد که در ۱۴۱ ق/ ۷۵۸ م والی مصر شد و سال بعد معزول گشت و از آن پس یک چند دوباره ولایت را به دست گرفت (ابن اثیر، الکامل، ۵۰۸/۵، ۵۱۰، ۵۱۲)، به عنوان یکی از افراد خاندان و پسر محمد بن فراء یاد کرده است، اما نه تنها در منابع متقدم رجالی و تاریخی، از ارتباط خویشاوندی میان عمر بن فراء و فراء بن احنف

به ابن ترتیب، ابن فراء که همه معاصرانش به فضل وی در نحو و عربیت اذعان داشته اند (ابن خطیب، همان، ۴۵۸/۴)، توانست پس از نیم قرن مجالسی را که شلوین در اشبیلیه برپا می داشت، در غرناطه دایر گرداند (همان، ۳۵/۳؛ ابن حجر، همانجا؛ سیوطی، ۱۷۴/۱). ابن فراء، سالهای متمادی، علاوه بر تدریس در مدرسه نصریه (که امروزه دانشگاه غرناطه در محل آن ساخته شده است)، خطیب مسجد اعظم غرناطه نیز بود (ابن خطیب، همان، ۳۶/۳؛ قس: ابن جزری، ۲۰۰/۲) و گذشته از شاگردان بسیار او، عامه مردم نیز از او بهره می بردند.

به گفته ابن خطیب (همانجا) ابن فراء مردی لاغر اندام و بسیار بلند قد بود. جامه های ساده می پوشید، در زندگانی همواره میانه رو بود، دو خصلت متضاد حرص و قناعت، هر دو را با هم داشت، برای تدریس و تربیت شاگردان به همان اجرت معمول اکتفا می کرد و بیش از آن، به ویژه برای دروس مقدماتی، توقع دیگری نداشت. وی عمر خود را سراسر وقف درس و بحث کرده بود و گویی منزلی جز مسجد و مدرسه نداشت و جای شگفتی نیست اگر ابن خطیب به خانه و خانواده یا نوشته و تألیفی از او اشارتی ندارد.

ابن خطیب که خود در تشییع جنازه ابن فراء حاضر بوده، به جمعیت انبوهی که جنازه او را تشییع می کردند، چنین اشاره کرده است: گویی سرچشمه شعر این همه شاگرد ادیب خشکیده بود، زیرا هیچ یک از آنان در سوگ استاد مرثیه ای نگفت، تنها یکی از شاگردان جوانش به نام محمد بن عبدالله لوشی قصیده ای (در ۲۱ بیت) در رثای وی سرود (همان، ۳۷/۳ - ۳۸).

«ابن فراء» نامی است که دست کم پنج تن دیگر از علما و فقها و ادبای قرنهای ۴ تا ۸ ق/ ۱۰ تا ۱۴ م به آن شهرت یافته اند و به همین جهت، در بسیاری از موارد، زندگی نامه آنان با هم خلط شده است، چنانکه ابن خطیب بارها (برای نمونه، نک: همان، ۳۲/۳، ۱۹۶/۴) کنیت ابن فراء بیری (ابو عبدالله) را به ابن فراء آرکشی (ابوبکر) داده است. همچنین، مقری (نک: نفع، ۳۵۰/۷ - ۳۷۷) فوائد صرفی و نحوی منقول از ابواسحاق شاطبی را که با توجه به قراین، باید از ابن فراء آرکشی (ابوبکر) باشد (نک: همان، ۳۷۳/۷)، به ابن فراء بیری (ابو عبدالله) نسبت داده و بر همین اساس ابواسحاق شاطبی را از شاگردان وی قلمداد کرده است (برای نمونه، نک: مخلوف، ۲۲۸، ۲۳۱).

ماخذ: ابن جزری، محمد بن محمد، غایة النهایة، به کوشش گ. برگشتر، بیروت، ۱۳۵۲ ق/ ۱۹۳۳ م؛ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الدرر الکائنة، به کوشش شرف الدین احمد، حیدرآباد دکن، ۱۳۹۶ ق/ ۱۹۷۶ م؛ ابن خطیب، محمد بن عبدالله، الاخلاصة، به کوشش محمد عبدالله عنان، قاهره، ۱۳۹۵ ق/ ۱۹۷۵ م؛ همو، اعمال الاعلام، به کوشش لوی پروانسال، بیروت، ۱۹۵۶ م؛ بلوی، احمد بن علی، ثبت، به کوشش عبدالله عمرانی، مغرب، ۱۴۰۳ ق/ ۱۹۸۳ م؛ سیوطی، بقیة الوعاة، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۳۸۴ ق؛ مخلوف، محمد بن محمد، شجرة النور الزكية، بیروت، ۱۳۵۰ ق؛ مقری، احمد بن محمد، ازهار الرياض، به کوشش مصطفی سقا و دیگران، قاهره، ۱۳۵۸ ق/ ۱۹۳۹ م؛ همو، نفع الطیب، به کوشش محمد بقاعی، بیروت،

خلافت معتضد (۲۷۹ ق/ ۸۹۲ م) در حدود یک سال در زندان ماندند. در این هنگام وزیر عبيدالله بن سليمان که با خزانه تهي و مخارج گراف روبه‌رو شده بود، به اشارت ابوالفضل ابن عبدالحميد کاتب، نزد خليفه معتضد از مهارت و چيرگي ابوالعباس احمد و برادرش ابوالحسن در امور مالي و خراج شهرها سخن گفت و موافقت او را بر آزادي آن دو جلب کرد. ابوالعباس در اندک زماني موفق شد امور مالي دولت را سامان بخشد و از سوي وزير به رياست ديوان خراج و ضياع منصوب شود (صايي، ۱۳، ۱۴، ۸۷). به روايت ابن خلکان (۴۲۲/۳)، وزير به گروهی از ديوانيان یک ماه فرصت داد تا خراج شهرها را محاسبه کنند، اما ابوالعباس احمد و ابوالحسن علي بن فرات در زندان به دو روز خراج هفت قلمرو خلافت را محاسبه کردند و فرستادند. همين سبب آزادي و اشتغال مجدد آن دو در مناصب ديواني شد. گويابا ابوالعباس احمد ديوان الدار (از ادغام ديوانهای ولايتی شامل ديوان مشرق، ديوان مغرب و ديوان سواد) را پديد آورد و خود رياست آن را به عهده گرفت و ابوالحسن علي بن فرات را به نيابت از خود در آنجا نشاند (صايي، ۱۴۸). محمد بن داود بن جراح و علي بن عيسي بن جراح (نک: ه، د، ابن جراح) هر دو در اين ديوان و زير نظر ابن فرات شغلي داشتند. در واقع ابن فرات اين هر دو را برکشيد تا سرانجام به دستور خليفه مستقلاً به رياست دو بخش از ديوان الدار يعني ديوان خراج مشرق و مغرب منصوب شدند (طبري، ۷۳/۱۰). رقابتهای که ميان دو خاندان ابن فرات و ابن جراح پديد آمد و تا سالها پس از آن دوام يافت، از همين جا آغاز شد.

ابوالعباس احمد در دوران رياست ديوان خراج، به سبب دقت در محاسبه درآمد شهرها و کشف برخی سوء استفاده‌های کارگزاران دولتي مانند خاندان نرسی، و مهارت بی‌چون و چرایش در امور مالي، دشمنان بسياری برضد خود برانگيخت (صايي، ۱۹۱-۱۹۳). چنانکه در ۲۸۵ ق/ ۸۹۸ م. که عبيدالله بن سليمان وزير به بلاد جبل رفت و رشته کارها را به دست پسر خود قاسم سپرد، خليفه پس از ملاقات ابوالعباس احمد، شگفت زده از تسلط او بر امور ديواني خلافت، رئيس بيت المال عامه را گفت که هيچ حواله‌ای از قاسم بن عبيدالله نپذيرد، مگر به امضای احمد بن فرات (همو، ۲۰۷، ۲۰۸). حتی گفته‌اند که پس از مرگ عبيدالله بن سليمان (۲۸۸ ق)، خليفه خواست احمد بن فرات را به وزارت بنشانند و چون با مخالفت بدر رئيس شرطه رو به رو شد، قاسم بن عبيدالله را منصب وزارت داد (ابن کثير، ۹۷/۱). وزير جديد نخست به باری احمد بن فرات، دشمنان خود را معزول و منکوب کرد (تنوخي، نشوار، ج بيروت، ۲۶۸/۳-۲۶۹). اما احمد سپس از سوي ابراهيم بن جراح، رئيس ديوان خراج راذانين (راذان کوچک و بزرگ نزديک بغداد) متهم به سوء استفاده از املاک خاصه و بيت‌المال شد و معزول گشت و به پرداختن مالي هنگفت محکوم شد. در

محمد بن موسی بن حسن بن فرات و نوفل بن فرات اثری دیده نشد، بلکه با توجه به آنکه گویا عمر بن فرات در ۲۰۳ ق به دست ابراهيم بن مهدی کشته شد (ماسينيون، «مصائب حلاج»، I/463؛ EI²؛ قس: استرابادی، همانجا)، از نظر زماني بعيد است که وی پسر فرات بن احنف يا عموی پدر محمد بن موسی بن فرات بوده باشد. از آن گذشته، صرف قرائنی چون نام و عنوان «فرات» و پيوستگي با امامان شيعة نمی‌تواند اين انتساب را تأييد کند. چه در ميان راويان و مفسران شيعی، شمار کسانی که آن نام و عنوان را داشته‌اند، کم نبوده‌اند (مثلاً خطيب، ۱۶۳/۳؛ مامقانی، ذيل فرات؛ خوانساری، ۳۵۳/۵؛ تستری، ۱۵۵/۹)، مگر آنکه دلایلی به دست آید که انتساب فرات بن احنف و عمر بن فرات را به خاندان ابن فرات اثبات کند.

از خاندان ابن فرات اين گسان شناخته شده‌اند:

۱. ابو جعفر محمد بن موسی بن حسن بن فرات. از زندگي او اطلاع اندکی در دست است. به گفته نوبختی (ص ۸۷) در فرق الشيعة وی يار و پشتيان نزديک محمد بن نصير نُمیری بود (قس: ماسينيون، همانجا، که عمر بن فرات را باب نصيريه دانسته است). ابن نصير به الوهيت امام دهم علي النقی (ع) قائل شد و خود رازسول او خواند و پس از شهادت امام حسن عسکری (ع)، مدعی مقام باييت محمد بن عثمان عمری شد (طوسی، الغيبة، ۲۴۴؛ قس: مامقانی، ۱۹۳/۳). به گفته ابوعلی مسکويه (۱۵/۱) وی با حسن بن مَخلَد بن جراح (د ۲۶۳ ق/ ۸۷۷ م) وزير خليفه معتمد دوستی داشت و خود در دستگاه دولت مشاغلي يافت (همدانی، ۴۶) و گفته‌اند عامل ماسيذان و نهاوند شد (ماسينيون، همانجا). وی ظاهراً پس از درگذشت امام حسن عسکری (ع) (۲۶۰ ق/ ۸۷۲ م) و پيش از مرگ محمد بن نصير (د ۲۷۰ ق/ ۸۸۳ م) در گذشته است (قس: همو، «منشأ شيعی»، 487). وی پسرانی داشت که چندن از آنها به رياست دواوين و وزارت رسيدند (نک: شه ۷۵۲ در همين مقاله). ابو عیسی، فرزند ديگر او از زاهدان و عابدان روزگار بود و مجاورت مکه اختيار کرد و در وزارت برادرش ابوالحسن علي درگذشت (همدانی، همانجا).

۲. ابوالعباس احمد بن محمد بن موسی بن حسن بن فرات (۲۳۶- ۲۹۱ ق/ ۸۵۰-۹۰۴ م. نک: قلفشندی، ۵۷/۱۳-۵۸؛ قس: ماسينيون، «مصائب حلاج»، I/463). به نوشته اشعری قمی (ص ۱۰۱) وی نویسنده، راوی و صحابی امام حسن عسکری (ع) بوده است. برخی برآنند که محمد بن نصير نُمیری به هنگام مرگ، احمد بن محمد را به جانشینی خود برگزيد. در گزارش نوبختی، از احمد بن موسی نام برده شده است و می‌توان احتمال داد که نام محمد از آن ميان افتاده باشد. چنين می‌نماید که ابوالعباس احمد، به توسط پدرش که با حسن بن مَخلَد وزير دوستی داشت، وارد امور ديواني شد و تا صفر ۲۷۸ م/ ۸۹۱ در اين منصب بود. در اين تاريخ پس از عزل ابوالصقر اسماعيل ابن بلبل، وزير معتمد، او را نيز به زندان افکندند (طبري، ۲۲/۱۰؛ ۲۳؛ ابن ابار، ۱۸۰، ۱۸۱). ظاهراً او و برادرش ابوالحسن علي تا

کرد و تا هنگام مرگ از گردآوری و نگارش حدیث دست باز نداشت. گفته‌اند صندوقها، پر از کتاب داشت که بسیاری از آنها، از جمله صد جزء تفسیر و صد جزء تاریخ را خود نگاشته بود (خطیب، ۱۲۲/۳، ۱۲۳). کسانی مانند احمد بن علی بادی، محمد بن عبدالواحد بن رزّنه و ابراهیم بن عمر یرکلی و دیگران از او روایت کردند (ذهبی، سیر، ۴۹۵/۱۶). ذهبی (تذکره، همانجا) او را امام حافظ خوانده و خطیب (همانجا) صحت نقل و ضبط درست روایات او را ستوده و نقه‌اش دانسته است. وی برادری داشت به نام عبیدالله که او هم از راویان بود (خطیب، ۱۵۹/۱۲).

۵. ابوالحسن علی بن محمد بن موسی (۵ رجب ۲۴۱ - ۳۱۲ ق / ۱۹ نوامبر ۸۵۵ - ۹۲۴ م)، وزیر مشهور خلیفه المقتدر عباسی و نخستین کس از خاندان فرات که به وزارت رسید. به طوری که گذشت، وی کارهای دیوانی را زیر نظر برادر خود ابوالعباس که ریاست دیوان خراج و ضیاع داشت، آغاز کرد. پس از مرگ ابوالعباس احمد، وی به ریاست دیوان خراج منصوب شد (صابی، ۲۸). به هنگام مرگ خلیفه مکنتی در ۲۹۵ ق یکی از رؤسای دواوین بود که عباس بن حسن جرجرائی وزیر با او درباره جانشینی مکنتی رای زد. ابوالحسن بن فرات با ابراز این نظر که نباید کسی را به خلافت شناسید که خود صاحب رأی باشد و امر و نهی کند، به طرفداری از خلافت المقتدر جعفر بن معتضد خردسال پرداخت، در حالی که خاندان ابن جراح به این معتر گرایش داشتند. سرانجام نظر ابن فرات چیره شد و مقتدر ۱۳ ساله به خلافت نشست، اما اندکی بعد طرفداران ابن معتز، مقتدر را معزول کردند و ابن فرات و خواص خلیفه معزول پنهان شدند (ابوعلی مسکویه، ۲/۱ - ۸؛ ابن جوزی، ۶۷/۶ - ۶۸). ابوالحسن علی، سه بار به مقام وزارت رسیده است:

۱. نخستین دوره وزارت (۲۹۶ - ۲۹۹ ق / ۹۰۸ - ۹۱۲ م)، چون بساط خلافت یکروزه ابن معتز در هم پیچید، خلیفه مقتدر خاتم خود را نزد ابوالحسن علی که پنهان می‌زیست، فرستاد و به وزارتش خواند. وی در ۸ یا ۲۱ ربیع الاول ۲۹۶ رسماً به وزارت نشست (صابی، همانجا؛ قرطبی، ۲۸؛ ابن خلکان، ۴۲۱/۳) و املاکی را که خلیفه مکنتی به عباس بن حسن وزیر داده بود و ۵۰۰۰۰ دینار درآمد داشت، به اقطاع به ابن فرات واگذاشتند و هر ماه ۵۰۰۰ دینار مقرری برای او تعیین کردند (صابی، ۲۸، ۲۹). ابن فرات از آغاز وزارت یا باقیمانده طرفداران ابن معتز که در واقع رقیبان او بودند، به نیکی رفتار کرد و گروهی از آنها را از زندان آزاد ساخت (قرطبی، ۲۹). چنانکه به پشتیبانی از علی بن عیسی بن جراح نزد خلیفه، او را در ماجرای ابن معتز بی گناه دانست و با احترام به واسطه روانه‌اش کرد و از مال خود به سوسن حاجب داد تا نزد خلیفه از ابن جراح سخن نگوید. وی حتی کوشید تا دست انتقامجویان را از محمد بن داوود بن جراح وزیر ابن معتز کوتاه کند (صابی، ۲۹، ۳۰؛ ابوعلی مسکویه، ۸/۱). چیرگی سریع ابن فرات بر کارها به سبب دانش و مهارتش سبب شد که دست سوسن

این میان وزیر نیز که می‌خواست او را به زندان بیفکند، مشغول دفع حسین بن کردویه که در شام طغیان کرده بود، شد و از آن کار بازماند. ابوالعباس احمد بن فرات به رغم اتهامی که بر او وارد آوردند، در کار محاسبات مالی دقیق و سختگیر بود و از امضای اقطاع بیجا که خلیفه و وزیر و امرا به اطرافیان می‌دادند، خودداری می‌کرد و همواره بیمناک بود که این بخششها سبب کاهش در آمد دولت و تأخیر در پرداخت مقرری سپاه و بروز آشوب شود. او حتی از امضای ضیاعی که خلیفه به کنیز مورد علاقه‌اش بخشیده بود، سر باز زد (صابی، ۱۹۹ - ۲۰۲).

گفته‌اند که خراجی که از عراق به روزگار او به دست می‌آمد، جز در ایام عمر بن خطاب سابقه نداشت (همو، ۲۰۹). داستانی که صابی (ص ۸۳) از بی‌توجهی او به سعایت رقیبان و دشمنان آورده، از نیک نفسی او که وزیر را نیز به شگفتی واداشت، حکایت دارد. همین روشها سبب شد که عبیدالله بن سلیمان وزیر او را به کتابت و کفایت بستاید و صابی از سختگیری و دقت او حکایتها نقل کند (صص ۲۰۵ - ۲۰۸). ابوالعباس احمد مردی فقیه، ادیب و شعر دوست بود. او را داناترین مردم به فقه مذاهب اسلام شعرده‌اند. وی خود نیز شعر می‌سرود. عبیدالله بن معتز او را در اشعارش ستوده (صابی، ۸۶، ۸۷، ۲۲۲، ۲۴۴) و بحرّی (۵۶۹/۱، قصیده ۲۴۰) طی قصیده مشهوری در وصف و ستایش او سخن گفته است. وی در پایان سال ۲۹۱ ق درگذشت (صابی، ۱۵۲) و به روایت تنوخی (نشوار، چ بیروت، ۲۷۱/۳، ۲۷۲) محمد بن فراس رقیب ابوالعباس احمد، قاسم بن عبیدالله وزیر را به قتل او تحریک کرد و ابن فرات با زهر کشته شد. از ابوالعباس احمد سه پسر برجای ماند: ابوالخطاب عباس، ابومحمد فضل و ابوجعفر محمد (صابی، ۲۴۹). از این دو تن اخیر خبری به دست نیامد.

۳. ابوالخطاب عباس بن احمد بن محمد (جمادی الآخر ۲۵۸ - آخر رجب ۳۳۸ / آوریل ۸۷۲ - ۲۳ ژانویه ۹۵۰)، محدث. وی گویا در بغداد رشد کرد و به تحصیل پرداخت. از کسانی چون ابوسعید سکری، احمد بن فرج مقری، محمد بن موسی بربری و علی بن سراج مصری روایت کرد (خطیب، ۱۵۹/۱۲). گفته‌اند که یکبار نامزد وزارت شد، ولی از پذیرفتن آن سر باز زد (همانجا). ظاهراً با عموی خود ابوالحسن علی وزیر روابط نزدیک داشت و او را از شایعاتی که به سبب تحریکات و سعایت‌های ابن مقله در میان مردم برضد وزیر رواج داشت، آگاه می‌کرد (ابوعلی مسکویه، ۵۲/۱).

۴. ابوالحسن محمد بن عباس بن احمد (۳۱۹ - شوال ۳۸۴ ق / ۹۳۱ - نوامبر ۹۹۴ م)، محدث. وی همه عمر را به گردآوری حدیث و نگاشتن تفسیر و تاریخ سپری کرد. از ابن بحرّی و طبقه وی (ذهبی، تذکره، ۱۰۱۵/۳)، از پدر خود ابوالخطاب عباس (خطیب، ۱۵۹/۱۲) و از کسانی چون قاضی ابوعبدالله حاملی، محمد بن مخلد دوری و حمزة ابن قاسم هاشمی حدیث شنید. از حدود سال ۳۳۰ ق به نوشتن آغاز

اینهمه اندکی بعد خلیفه به سبب بی کفایتی و ناتوانی خاقانی وزیر در اداره امور، ابن فرات را به دارالخلافه منتقل کرد و نواخت و حجره‌ای خاص او قرار داد و در کارها با او رای می‌زد (ابن اثیر، ۶۵/۸). چنانکه در ۳۰۰ ق خواست وی را دوباره به وزارت بردارد، اما چون امیر مؤنس مخالفت کرد، علی بن عیسی بن جراح را به وزارت خواند (ابو علی مسکویه، ۲۵/۱، ۲۶). به گفته صابی (ص ۳۵)، تا جمادی الآخر ۳۰۰ مردم از ابن فرات خبر داشتند. سپس اقامتگاهش را تغییر دادند و دیگر از او خبری به بیرون نرسید تا به سال ۳۰۴ ق که هارون الشاری، زندانی دارالخلافه، درگذشت. جنازه او را به عنوان جنازه ابن فرات که پیش از آن بیمار شده بود، وانمودند و حتی ابن جراح وزیر نیز که به اشتباه افتاده بود، بر آن نماز گزارد (ابوعلی مسکویه، ۴۰/۱)، اما ابن فرات در نهان بر ضد وزیر و مخالفان خود کار می‌کرد و همواره به توسط عبدالله بن فرجویه که از ماجرای عزل و توقیف حواشی ابن فرات جان بدر برده بود و نزد مقتدر تقریبی داشت، خلیفه را بر این جراح می‌شوراند. چنانکه ابن فرجویه گویا به اشاره ابن فرات، به خلیفه نوشت که اگر ابن جراح را عزل کند و ابوالحسن ابن فرات را وزارت دهد، وی از طریق مصادره اموال وزیر و کارگزارانش، هر روز ۱۰۰۰ دینار به خلیفه و ۵۰۰ دینار به سیده مادر خلیفه و امیران لشکر می‌رساند، و ابن فرات خود نزد خلیفه آن قرار را تأیید کرد (ابوعلی مسکویه، ۴۳/۱، ۴۴؛ صابی، ۳۵، ۳۶). از آن گذشته، سختگیری ابن جراح بر عاملان خراج شهرها و از میان برداشتن اقطاع و مقرزهای افزون بر اندازه لشکریان و نزدیکان خلیفه (العیون والحدائق، ۴ (۱) / ۲۵۳، ۲۵۴) سبب ناخشنودی امیران و درباریان شد و آنها نیز از سعایت نزد مقتدر فروگذار نمی‌کردند. خاصه که در این میان مؤنس مظفر پشتیبان نیرومند ابن جراح به مغرب رفته بود و نصر حاجب و ابوالقاسم غریب، دایی خلیفه به پشتیبانی از ابن فرات برخاستند (ابوعلی مسکویه، ۴۴/۱)، تا در ۸ ذیحجه ۳۰۴ ق / ۲ ژوئن ۹۱۷ م علی بن عیسی بن جراح عزل و به زندان افکنده شد (صابی، ۳۱۰). و دوره دوم وزارت ابوالحسن علی بن فرات آغاز گردید.

۲. دومین دوره وزارت (۳۰۴ - ۳۰۶ ق). همان روز که ابن جراح عزل شد، ابوالحسن علی بن فرات پس از ۵ سال حبس به وزارت نشست و املاکی را که از وی گرفته بودند، باز پس گرفت (قرطبی، ۶۱). در این دوره وزارت، وی از پذیرفتن مقرری وزارت خودداری کرد، ولی مقرری کارگزاران و کاتبان دیوانها را افزایش داد و املاکی را در گسکر و بصره به زندان القهرمانه به اقطاع داد (صابی، ۳۷). وی سپس به توقیف و محاکمه و مصادره کارگزاران و کاتبان دواوین ابن جراح پرداخت و حتی از ابوعلی خاقانی وزیر اسبق و کارگزاران پیشین او اموالی مصادره کرد (ابوعلی مسکویه، ۴۲/۱)، ولی از مصادره اموال خود علی بن عیسی بن جراح سخنی به میان نیامده است. احتمالاً این امر به سبب عهده‌ی بوده که از پیش میان علی بن

حاجب از کارها کوتاه شود، سوسن به مخالفت و تحریک خلیفه بر ضد وزیر پرداخت و در باب وزارت محمد بن عبدون که به واسطه تبعید شده بود با مقتدر سخن گفت و حتی کسی فرستاد تا ابن عبدون را از واسط به بغداد آورند (همو، ۱۲/۱). ابن فرات نیز به مقابله، خلیفه را از سوسن بیم داد و او را به همراهی با ابن معتر متهم کرد تا سرانجام به فرمان خلیفه سوسن را به قتل رساندند (صابی، ۳۲؛ ابن اثیر، الکامل، ۵۵/۸). ابن عبدون نیز که در راه گرفتار شده بود، در بغداد به قتل رسید (ابوعلی مسکویه، ۱۳/۱). از پس این واقعه، علی بن عیسی بن جراح که در واسط می‌زیست از بیم اتهام همدستی با ابن عبدون، اجازه خواست که به مکه رود. ابن فرات پذیرفت و او را به آنجا روانه کرد (همانجا). از وقایع مهم این روزگار، یورش قرمطیان به بصره بود (۲۹۹ ق) که وزیر لشکری به دفع آنها فرستاد (همو، ۳۳/۱، ۳۴)، اما اندکی بعد خود از وزارت معزول شد. عریب بن سعد قرطبی (ص ۳۷) در سبب عزل او گفته که وزیر از اعراب بادیه خواست به بغداد یورش آورند، اما به گفته صابی (ص ۳۴) چون عید قربان ۲۹۹ ق نزدیک شد، ابن فرات که ظاهراً به سبب اسراف در بذل و بخشش اموال (نک: قرطبی، ۲۹؛ ابوعلی مسکویه، ۱۳/۱) خزانه را تهی کرده بود یا به خلیفه چنین می‌نمایاند، از مقتدر خواست که مخارج عید را از خزانه مخصوص بپردازد. خلیفه از آن کار سرباز زد و دشمنان ابن فرات راهی برای تحریک خلیفه بر ضد وزیر یافتند، تا سرانجام در ۴ ذیحجه آن سال از وزارت عزل شد (طبری، ۱۰/۱۴۵). در واقع ناپسانمانهای سیاسی بغداد به سبب ناتوانی خلیفه، خاصه وابستگی او به امیران و حاجبان و حواشی دربار که از سیطره ابن فرات خشنود نبودند و رقابت‌های شدیدی که میان آنان بر سر قدرت در گرفته بود، عامل اصلی عزل و نصب پی در پی وزیران و امیران و عاملان دولت بود. بهر حال از آن پس دشمنان ابن فرات، خانه وزیر و وابستگان به دستگاه وزارت را غارت کردند. برخی از یازان و خویشان ابوالحسن علی پنهان شدند. خود وی را به حبس افکندند و ابوالحسن احمد بن ابی البعل را به محاکمه او گماشتند. ابن ابی البغل نتوانست به ابن فرات آسیبی برساند، ولی وزیر معزول به محل برخی از اموال خود اقرار کرد. سپس ابوعلی خاقانی وزیر جدید، عباس بن محمد بن ثوابه را منصب ریاست دیوان مصادرین داد و به محاکمه ابن فرات گمارد.

ابن ثوابه به دستور خلیفه در آزار ابن فرات و وابستگان او مبالغه کرد، اما نتوانست مالی از او فرا جنگ آورد (ابوعلی مسکویه، ۲۰/۱ - ۲۲؛ قس: قرطبی، ۳۷، که گوید: ۷ میلیون دینار از اموال ابن فرات مصادره شد). تا سرانجام به پایمردی ابوالخیر بدر الحرمی، خادم طرف اعتماد خلیفه که دل با ابن فرات داشت از آزار و شکنجه رست و در زندان دارالخلافه که ویژه وزیران و دولتمردان معزول بود و زیر نظر زندان القهرمانه اداره می‌شد، زندانی گردید. ابن زندان القهرمانه، از زنان مشهور و ناظر و وکیل خرج دربار خلیفه بود که جانب ابن فرات را نیز سخت نگه می‌داشت (توخی، الفرج بعد الشدة، ۴۳/۲ - ۴۹). با

فرات و علی بن عیسی بن جراح بسته شده بود، مبنی بر آنکه بر جان و مال یکدیگر آسیبی نرسانند (صابی، ۳۲۰). اما خاندان مادرانی را از کار برکنار و اموالشان را مصادره کرد (قرطبی، ۶۵، ۶۶). در این میان، یوسف بن ابی الساج عامل ارمنستان و آذربایجان با استفاده از نابسامانیهای سیاسی بغداد، ری، قزوین، ابهر و زنجان را از محمد بن علی صلوک گرفت و مدعی شد که ابن جراح پیش از عزل، فرمان و لوای حکومت این مناطق را برای او فرستاده است. ابن فرات چون دانست که وی دروغ می‌گوید، سپاه به‌دفع او فرستاد و چون این سپاه شکست خورد، مؤنس را به‌پیکار او روانه کرد. مؤنس نیز کاری از پیش نبرد و از این رو مردم بغداد شوریدند و وزیر را به‌اتلاف بیت‌المال و بی‌کفایتی متهم کردند (همو، ۷۲؛ ابوعلی مسکویه، ۴۵/۱، ۴۶). ظاهراً ابن فرات پیش از آن پذیرفته بود که ابن ابی الساج را به‌شرط پرداخت خراج به‌بغداد در مشاغل سابق خود ابقاء کند. این کار سبب شد که برخی از امرای بغداد مانند نصر حاجب، ابوالقاسم بن حواری و شفیع لؤلؤی، وزیر را به‌همدستی با ابن ابی الساج متهم کنند. وزیر نیز آنان را از مشاغلشان برکنار کرد. نصر حاجب توسط ابوعلی ابن مقله کاتب خود که برکشیده ابن فرات بود، به‌تحریک خلیفه برضد وزیر پرداخت (ابوعلی مسکویه، ۵۲/۱-۵۳). آنچه کار وزیر را سخت‌تر کرد، شورش لشکریان در آغاز سال ۳۰۶ ق/اواسط ۹۱۸ م به‌سبب تأخیر در وصول مقرری بود. ابن فرات بدان بهانه که این تأخیر ناشی از مخارج سنگین جنگ با ابن ابی الساج و نقصان درآمد دولت به‌سبب خودداری او از ارسال خراج به‌بغداد بوده، از خلیفه ۲۰۰۰۰۰ دینار وام خواست تا خود نیز به‌همان اندازه بر آن بیفزاید و مقرری لشکر را بپردازد. خلیفه نپذیرفت و ابن فرات که از افزایش درآمد حامد بن عباس از خراج واسط آگاه شده بود، کوشید تا از او مال طلب کند. حامد در برابر، با تقسیم جوهری، ناظر املاک سیده در واسط رای زد و به‌او مال بسیار داد تا در وزارت او بکوشد.

قسم در این باره با نصر حاجب سخن گفت و وی را از سوی حامد مال داد و طمعش را در اموال هنگفت خاندان فرات و حواشی او برانگیخت. این کوششها و نیز شایعه تملک اموال مصادره شده از وزراء و کارگزاران پیشین، از سوی ابن فرات و طرفداری سیده از حامد باعث شد که خلیفه دل به عزل ابن فرات دهد (ابوعلی مسکویه، ۵۶/۱ - ۵۸؛ صابی، ۳۸، ۳۹). در این میان به مقتدر خیر رسید که ابن فرات بر آن است تا حسین بن حمدان را به‌پیکار با ابن ابی الساج روانه کند، و چون آن دو به‌هم رسند برضد خلیفه همدستان شوند. از این رو خلیفه نخست ابن حمدان را گرفت و در ۲۷ ربیع‌الآخر و به روایتی جمادی‌الآخر ۳۰۶ ق/ ۷ اکتبر یا نوامبر ۹۱۸ م ابن فرات را عزل کرد (قرطبی، ۷۳؛ ابوعلی مسکویه، ۵۸/۱؛ ابن اثیر، الکامل، ۱۱۱/۸) و او را در دار زیدان القهرمانه (زندان دارالخلافة) به حبس افکندند و پسر او محسن و بقیه کارگزاران وزیر را به نصر حاجب سپردند (ابوعلی مسکویه، همانجا). حامد بن عباس به وزارت منصوب

شد و کسی را واداشت که نزد خلیفه گواهی دهد که فرستاده ابن فرات به نزد ابن ابی الساج مأمور ترغیب او به عصیان بوده است، اما قاضی ابوجعفر این بهلول با آن گواه منظره کرد و توطئه را آشکار ساخت. سپس ابوعلی حسین بن احمد مادرانی، معروف به ابوزنبور را مأمور محاکمه ابن فرات کردند. در این محاکمه وزیر بر ابن فرات سخت گرفت و درشتخوییها کرد. ابن فرات نیز او را به خیانت در اموال بیت‌المال متهم کرد، چندان که حامد خشمناک شد و با ابن فرات درآویخت. این رفتار بر خلیفه که در واقع دولت و خلافت خود را از ابن فرات داشت، گران آمد و گفت تا ابن فرات را به زندان بازگردانند (همو، ۶۰/۱ - ۶۳). حامد بن عباس که نتوانسته بود ابن فرات را به اقرار و نشان دادن اموال موجود خود و پولهایی که به ودیعه نزد کسان نهاده بود، وادارد، از خلیفه خواست تا وزیر معزول را به وی واگذارد. مقتدر که در اموال ابن فرات طمع بسته بود و از کشته شدن او نیز بیم داشت، به تسلیم او تن در نداد تا ابن فرات خود ۷۰۰ هزار دینار به خلیفه رسانید (قس: قرطبی، ۷۴) و دست وزیر و رئیس دواوین او علی بن عیسی بن جراح از ابن فرات کوتاه شد (ابوعلی مسکویه، ۶۴/۱ - ۶۷). در دوره وزارت حامد بن عباس، در واقع علی بن عیسی بن جراح رشته کارها را به دست داشت و از وزیر جز نامی به وزارت باقی نماند (العیون والحدائق، ۲۷۹/۱۱۴؛ ابوعلی مسکویه، ۵۹/۱). خاصه شورش مردم بغداد به واسطه گرانی و کمبود ارزاق و احتکار غلات توسط وزیر (ابن اثیر، همان، ۱۱۶/۸ - ۱۱۷)، نیز سعایت‌های ابن فرات و پسر او محسن که طمع خلیفه مال‌دوست و عیاش را به اموال وزیر و کارگزارانش برمی‌انگیختند (ابوعلی مسکویه، ۸۷/۱، ۸۸)، زمینه را بیشتر برای عزل حامد فراهم می‌کرد.

محسن بن فرات که یک چند پس از بازداشت، آزاد شده بود با استفاده از دشمنی مفلح خادم و حامد بن عباس، همراه مفلح در وزارت پدرش کوشید و رقعه‌ای نوشت و به گردن گرفت که اگر بزرگ‌ترین دشمنان ابن فرات یعنی حامد بن عباس، ابن الحواری، علی بن عیسی، شفیع لؤلؤی، نصر حاجب، ام‌موسی قهرمانه و خاندان مادرانی را به وی تسلیم کنند، ۷ میلیون دینار از آنها به دست می‌آورد (ابن اثیر، همان، ۱۴۰/۸). حامد بن عباس در این وقت به سبب چیرگی ابن جراح بر کارها و اقبال خلیفه به وی و آگاهی از کوششهای ابن فرات، اجازه خواسته و به واسط بر سر املاک خود رفته بود. اندکی بعد به دستور خلیفه، ابن جراح را دستگیر کردند و ابن فرات برای سومین بار به وزارت منصوب شد (ابوعلی مسکویه، ۸۵/۱ - ۸۸).

۳. سومین دوره وزارت (۳۱۱ - ۳۱۲ ق). ابن فرات چون در اواخر ربیع‌الثانی ۳۱۱ به وزارت نشست، با خشونت بسیار به سرکوب مخالفان و مصادره اموال ایشان پرداخت و دست محسن پسر خود را در قتل و آزار آنان باز گذاشت. با آنکه خلیفه، با ابن فرات شرط کرده بود که به حامد بن عباس آسیب نرساند، ولی وزیر از رهگذر گماشتگان خود در واسط مالی هنگفت از او طلب کرد. حامد با همه

بماند. در این وقت یوسف بن ابی الساج، بر احمد بن علی، برادر محمد ابن علی صعلوک تاخت و او را کشت. نیز چون مردی ناشناس را در دارالخلافه یافتند و دستگیر کردند و به هنگام بازجویی توسط ابن فرات، کشته شد، وزیر چنین می‌نماید که نصر با احمد بن علی صعلوک بر ضد مقتدر همدستان شده و آن مرد ناشناس را به کشتن او گمارده. بوده است (ابوعلی مسکویه، ۱۱۷/۱ - ۱۱۹: ابن اثیر، همان، ۱۴۶/۸). این تخیل در خلیفه کارگر شد و دست ابن فرات را بر نصر باز گذاشت. اما چون خبر رسید که ابوطاهر جنابی قرمطی به حاجیان تاخته و بسیاری را کشته و به اسارت گرفته (ذیحجه ۳۱۲)، بغداد پر آشوب شد و مردم بر وزیر شوریدند و او را قرمطی کبیر خواندند. نصر حاجب با استفاده از این واقعه، نزد خلیفه به بدگویی از ابن فرات پرداخت و او و ابوطاهر را شیعی و همدستان خواند و متهمش کرد که عمداً مؤنس را از بغداد دور کرده است. نیز نامه‌ای نشان داد حاکی از آنکه ابن فرات با ابوطاهر مکاتبه داشته است (ثابت بن سنان، ۳۷، ۳۸). مقتدر نیز به صلاح دید نصر از مؤنس خواست به بغداد آید و به دفع ابوطاهر رود (همانجا؛ قرطبی، ۱۲۰). اما چون شورش مردم فرو نشست و حتی زورق وزیر و پسر او محسن را سنگباران کردند (ثابت بن سنان، ۳۸)، فرزندان و کارگزاران او همه پنهان شدند. وزیر خود طی پیامی که برای خلیفه فرستاد، از خدمات خود سخن گفت و او را از گرایش به ساعیان برجذر داشت و گفت برای دفع قرمطیان بسی کوشیده است. چون خلیفه در پاسخ اعتماد خود را نسبت به او تأکید کرد، وزیر و پسرش محسن به نزد وی رفتند.

نصر حاجب کوشید همانجا آن دو را توقیف کند، اما خلیفه مخالفت کرد. چون از دارالخلافه بیرون رفتند، محسن بی‌درنگ پنهان شد و ابوالحسن علی به کار وزارت پرداخت تا فردای آن روز (۹ ربیع الثانی و به روایتی ۸ ربیع الاول ۳۱۲: ابن خلکان، ۴۴۲/۳؛ ثابت بن سنان، ۳۹) او را عزل و با پسران دیگرش فضل و حسین دستگیر کردند (ابوعلی مسکویه، ۱۲۳/۱ - ۱۲۶). ابوالحسن را به مؤنس تسلیم کردند و سپس در خانه شفیع به حبس افکندند، و پسران و کارگزاران دستگیر شده او را به نصر حاجب سپردند. کار محاکمه و مصادره بی‌درنگ آغاز شد. وزیر معزول که می‌دانست اگر به دارالخلافه منتقل شود، می‌تواند باز خلیفه را با خود همدستان سازد، شفیع خادم را به وساطت برانگیخت تا مال دهد و به دارالخلافه منتقل شود، اما مقتدر به سبب مخالفت امیرانی چون هارون بن غریب، نصر حاجب، مؤنس مظفر و شفیع مقتدری نپذیرفت و او را به ابوالقاسم خاقانی وزیر تسلیم کردند. وزیر جدید نیز او را با فرزندانش برای محاکمه به ابوالعباس بن بعدش داد. این بعدش توانست مال چندانی از ابن فرات و پسرانش به دست آورد. از این رو بر او سخت گرفت، ولی ابن فرات که به گفته کاتب شفیع، در حبس بسیار خویشتن‌دار و صبور بود، به کلی از اقرار به اموال خود روی بر تافت (قرطبی، ۱۲۱: ابوعلی مسکویه، ۱۲۸/۱، ۱۲۹). روایت مورخان درباره مصادره اموال ابن فرات متفاوت است.

حواشی و یاران خود از واسطه بیرون رفت و ابن فرات به همین دستاویز توانست موافقت خلیفه را با دستگیری او جلب کند. ولی نازوک خادم که مأمور آن کار شد به حامد دست نیافت. در ماه رجب همان سال شایع شد که خلیفه سر آن دارد که ابن فرات و کارگزارانش را گرفته، به حامد بن عباس که در نهان با او مکاتبه داشت تسلیم کند، پسران وزیر و بیشتر کارگزارانش پنهان شدند تا حامد به لباس راهبان وارد دارالخلافه شد و مفلح خادم را به وساطت نزد خلیفه برانگیخت و رضا داد که وزیر در حضور قاضیان و فقیهان و کاتبان دواوین با او مناظره کند بدان شرط که خلیفه او را بر جان خود ایمن گرداند و به محسن تسلیمش نکند، اما مفلح آن پیغام را دگرگون کرد و خلیفه نیز حامد را به ابن فرات سپرد. وزیر با تهدید و تطمیع سرانجام حامد را واداشت که به اموال خود که نزد مردم به ودیعه نهاده، اقرار کند و از او خط گرفت تا آن مالهارا به وی تسلیم کنند و از این طریق بولی کلان به دست آورد. اما محسن باز نایستاد و طمع خلیفه را بیشتر برانگیخت تا به رغم میل وزیر، حامد را به او تسلیم کردند (ابوعلی مسکویه، ۹۴/۱ - ۱۰۴: قس: قرطبی، ۱۱۲).

اما رفتار وزیر با علی بن عیسی بن جراح که نمی‌توانستند او را به فساد مالی و توطئه متهم کنند به گونه‌ای دیگر بود. چه، اندکی پس از آغاز وزارت سوم ابن فرات، ابوطاهر جنابی قرمطی به بصره تاخت و دست به قتل و غارت گشود. بنی‌بن نفیس که از سوی ابن فرات بدانجا رفته بود، کسانی که خود را به قرمطیان منسوب می‌داشتند، به بغداد فرستاد و آنان مدعی شدند که ابن جراح آنها را تجهیز و به حمله تشویق کرده است. از این رو ابن جراح را به دستور خلیفه به محاکمه خواندند. اما وی چنان از خود دفاع کرد که قاضیان به حمایت از او برخاستند (ابوعلی مسکویه، ۱۰۴/۱ - ۱۰۶: یاقوت، ادبا، ۱۴۶/۲، ۱۴۷). با اینهمه ابن جراح را به پرداخت ۳۰۰ هزار دینار محکوم کردند (صابی، ۳۲۰). محسن بن فرات برای گرفتن آن مال، ابن جراح را آزار رسانید تا آنجا که وزیر از کار فرزند اظهار ناخشنودی کرد و تذکر داد که ابن جراح به ایام قدرت به وی یاری کرده است (ابوعلی مسکویه، ۱۱۰/۱: ابن اثیر، ۱۴۲/۸). سپس نیز نزد مقتدر به شفاعت برخاست و او را با تأمین مخارج سفر به مکه و از آنجا به صنعاء فرستاد (ابوعلی مسکویه، ۱۱۳/۱). در این میان مؤنس مظفر از جنگ با رومیان به بغداد بازگشت. پیوستن سپاهیان خاص خلیفه به او برای دریافت مقرریهای عقب افتاده و شایعه خشم مؤنس از خشونت‌های بی‌باکانه ابن فرات، موجب بیمناکی وزیر شد و او به یاری سیده مادر خلیفه و مفلح خادم، مقتدر را واداشت که مؤنس را به بهانه گردآوری خراج و اموال هنگفت مادرانها که مصادره شده بود، از بغداد دور سازد و به رقه فرستد (قرطبی، ۱۱۱، ۱۱۲: ابوعلی مسکویه، ۱۱۵/۱ - ۱۱۶). ابن فرات سپس کوشید تا نصر حاجب را نیز توقیف و اموالش را مصادره کند. اما سیده به دفاع از نصر پرداخت و نصر نیز بی‌درنگ به سپردن اموال خود نزد کسانی که به آنها اعتماد داشت، پرداخت تا از مصادره درامان

در حالی که عریب بن سعد قرطبی (صص ۱۲۰-۱۲۱) یادآور شده که ابن فرات تن به مصادره نداد، ابوعلی مسکویه بر آن است که ابن بعدشر در آغاز توانست مبلغی از او مصادره کند. ولی سپس که در آزار ابن فرات مبالغه کرد، وی از پرداخت مال سرباز زد و ظاهراً به رغم شکنجه بسیار نتوانستند مالی از او و پسرش فرا چنگ آورند (قس: ثابت بن سنان، ۴۱). سرانجام خلیفه دستور داد آن دو را به دارالخلافه منتقل کنند. امرای مخالف ابن فرات خلیفه را واداشتند که با اعدام ایشان موافقت کند. نخست محسن بن فرات را که اندکی دیرتر دستگیر شده بود و سپس ابوالحسن علی را به ۷۱ سالگی گردن زدند و سرهایشان را به دجله افکندند (ابوعلی مسکویه، ۱۲۷/۱-۱۳۸: قرطبی، ۱۲۱؛ قس: ثابت بن سنان، ۴۱، ۴۲).

ابوالحسن بن فرات که در یکی از حساس‌ترین دورانهای خلافت عباسی ۳ بار پرمسند وزارت نشست، به رغم آراء متفاوتی که نویسندگان و مورخان درباره او ابراز کرده‌اند، وزیری کاردان و خاصه در امور مالی دولت بسیار ماهر بود، اما پس از هر بار عزل و حبس، تغییراتی در خوری و روش او پدید می‌آمد که به کلی با یکدیگر متناقض می‌نماید. همین تغییرات سبب شد که در طی وزارتش، گروهی از نیرومندترین امیران و دیوانیان بغداد و خادمان خلیفه را به دشمنی با خود برانگیزد؛ اگر چه به نظر می‌رسد که تشیع او و گرایش به استفاده از عناصر شیعی در امور سیاسی نیز در این دشمنیها بی‌تأثیر نبوده است.

او در نخستین دوره وزارت چندان به نیکی و داد رفتار کرد که موجب ستایش مردم شد (ابن اثیر، الکامل، ۱۹/۸). بسیاری از طرفداران ابن معتز را رها کرد و به عاملان خود نوشت که از آنها درگذرند؛ نیز نزد خلیفه به پشتیبانی از حسین بن حمدان و ابراهیم بن کیفعل که به سال ۲۹۶ ق به طرفداری از ابن معتز برخاسته و در خلع مقتدر کوشیده بودند، سخن گفت (ابوعلی مسکویه، ۱۴/۱). وی حتی کسی را که به سعایت از محمد بن داوود بن جراح وزیر ابن معتز نزد او آمد و مدعی بود که از مخفیگاه او آگاه است، گفت تا حد زدند (همو، ۱۰/۱-۱۱). گفته‌اند که چندان از سعایت رویگردان بود که چون به بدگویی از کسی به وی نامه می‌نوشتند، آن ساعی را میان خلق چنان رسوا می‌کرد که هیچ کس را یارای سعایت نمی‌ماند (ابن خلکان، ۴۲۳/۳). نیز به عاملان شهرها نوشت که دادگری پیشه کنند و رسوم ظالمانه را براندازند (ابوعلی مسکویه، ۱۰/۱-۱۴). وی نسبت به دوستان خود حق شناس و وفادار بود. درباره بخشش و کرم ابن فرات نیز داستانها آورده‌اند (مثلاً تنوخی، نشوار، چ قاهره، ۳۴، ۳۳) و او را همپایه یرمکیان شمرده‌اند (ابن اثیر، اللباب، ۱۹۹/۲). برای عالمان و طالبان علم، مقرریها برقرار ساخت (ابن خلکان، ۴۲۳/۳) و درخانه‌اش مطبخی نهاد که مراجعان را طعام می‌دادند (ذهبی، سیر، ۴۷۵/۱۴) و حجره‌ای خاص قرار داد که مردم به رایگان از آن نوشیدنی به خانه می‌بردند. به ایام وزارتش قیمت کاغذ و بیخ و شمع که به تحمل و انفاق

از آنها استفاده می‌کرد، گران می‌شد (ابوعلی مسکویه، ۱۱۹/۱؛ ابن طقطقی، ۳۶۱؛ ابن خلکان، ۴۲۲/۳). گفته‌اند که از برآوردن حاجت مردم لذت می‌برد و هرگز کسی را رد نکرد (ذهبی، همان، ۴۷۶/۱۴) و فی الجمله چون عزل و گرفتار شد، معلوم شد که ۵۰۰۰ تن را مقرر و روزی می‌رسانید (ذهبی، همانجا). اگر چه گفته‌اند که چون به وزارت نشست، ۱۰ میلیون دینار ثروت داشت (قرطبی، ۳۷)، ولی ابن مایه بذل و بخششها بود که اختلاسه‌های مالی و مصادرات او را جلوه‌گر نمی‌ساخت. ابوالحسن علی بن فرات همچنین مردی فرهیخته به شمار می‌رفت. گذشته از آنکه به علما و طالبان علم ارج می‌نهاد خود اطلاعات وسیعی در تاریخ و وقایع تاریخی داشت (نکه: صابی، ۷۸). یاقوت در ضبط صحیح نام بسیاری از مناطق به او استناد کرده و گویا از طریق مکتوبات و اسناد دولتی بر جای مانده از دوران ابن فرات به آنها دست یافته بوده است (مثلاً بلدان، ۷۰/۱-۷۳، ۱۵۴/۲، ۲۲۱، ۲۱۳/۳). او شعر نیز می‌سرود و به شاعران صله‌های گران می‌داد و کسانی مانند صولی و ابن بسام او را در اشعار خود ستوده‌اند (صابی، ۸۶؛ ابن خلکان، ۴۲۲/۳). صولی همچنین کتابی به نام مناقب علی بن فرات نوشت (الاشتر، ۲۴). ابن فرات در بغداد بیمارستانی ساخت و اوقافی برای آن مقرر کرد (ابن شاکر، ذیل حوادث سال ۳۱۱ ق). وی ریاست این بیمارستان را که خاص کارگزاران زیر دست او بود، به ثابت بن سنان واگذاشت (سامرائی، ۶۰۶/۱؛ علوجی، ۱۳۷).

اما در دومین و خاصه در سومین دوره وزارتش که محسن بن فرات بر دواوین ریاست یافت، از آن روی که به خشونت و قتل و ستم و مصادره اموال مردم و دیوانیان سرگرم شد، مردم چنان از او نفرت یافتند که به دستاويز هجوم قرمطیان به حاجیان، او را قرمطی خواندند و سنگبارانش کردند و سربازان به دشواری توانستند او و کارگزارانش را از جنگ مردم برهانند (ابوعلی مسکویه، ۱۲۵/۱، ۱۲۶). ابن کردارها شاید واکنشی بود در برابر آزارهایی که به هنگام عزل و زندان می‌دید (تنوخی، نشوار، چ قاهره، ۲۲۹-۲۳۰).

اما تشیع ابن فرات و همراهیش با شیعیان چیزی نبود که از دیده‌ها پنهان بماند. چنانکه برای طالبیان و عباسیان مقرریها تعیین کرد (ابن اثیر، الکامل، ۱۹/۸) و این سبب افزایش شمار امامیه در بغداد شد (اقبال، ۹۷، ۹۸). همچنین به حسین بن روح نایب امام دوازدهم (ع) مالها می‌رسانید و تا او بر سر کار بود هیچ کس را یارای آزار حسین بن روح نبود. حتی گفته‌اند چون قاسم بن سیما فرغانی از سرکوب علویان مغربی که به مصر تاخته بودند، پیروزمندانه بازگشت، ابن فرات در آغاز او را از ورود به بغداد مانع شد و سپس نیز مالی اندک به وی داد و نگذاشت که خلیفه و کسان دیگر او را مشمول لطف و رحمت خود کنند (قرطبی، ۶۸). نیز گفته‌اند که دوستی نزدیک او با اسماعیل نوبختی در تحقق هدف این یک‌مبنی بر گرفتن فتوای قتل حلاج مؤثر بوده است (اقبال، ۱۱۳). ابن مایه گرایش او به طالبیان، برخی را بر آن داشت تا از تعدد ابن فرات در متزلزل کردن پایه‌های سلطه عباسیان سخن گویند

مقرری تعیین کرد و دست او را در خشونت و مصادره باز گذاشت (ابوعلی مسکویه، ۹۳/۱). چنانکه به سال ۳۱۱ ق پس از یورش قرمطیان به حاجیان، مردم بغداد شوریدند و محسن به پشتیبانی مفلح خادم بی پروا دست به خشونت زد (قرطبی، ۱۱۱). در همین اوقات ابوجعفر محمد بن علی شلمغانی، معروف به ابن ابی عزافر مؤسس فرقه پنهانی عزافریه که از پیش با محسن ارتباط داشت، به او نزدیک شد. محسن که از سوی مخالفان احساس خطر می کرد، شلمغانی را در دستگاه وزارت داخل کرد و به یاری او گروهی را که اموالشان را مصادره کرده و به زندان افکنده بود، از میان برد (ابوعلی مسکویه، ۱۲۳/۱). ابن اثیر، همان، ۲۹۰/۸، از آن رو که آن اموال را به خلیفه نداده و بیم داشت که آن زندانیان خلیفه را از این کار بیگانهانند (ثابت ابن سنان، ۳۸). اما دیری نپایید که ابوالحسن بن فرات وزیر را عزل کردند و محسن گریخت و نزد حنزابه، مادر فضل بن جعفر بن فرات که محسن دختر او را به زنی داشت (ابن اثیر، همان، ۱۵۱/۸) پنهان شد. خلیفه آگهی داد که هر کسی محسن را پناه دهد، جان و مالش هدر است. مدتی بعد او را که ریش از صورت زده و جامه زنان پوشیده بود، یافتند (قرطبی، ۱۲۰). محسن در ایام حبس، آزار و شکنجه فراوان دید چنانکه غالباً بیهوش بود. با اینهمه مقاومت کرد و اموال خود را بروز نداد و کارگزاران خلیفه نتوانستند مالی از او به دست آورند (ابوعلی مسکویه، ۱۳۲/۱، ۱۳۳، ۱۳۶). پس از قتل محسن، اموال زن او را مصادره کردند (ابن اثیر، همان، ۱۵۸/۸).

از برادران محسن اطلاع چندانی در دست نداریم. دو تن از آنان، حسین و فضل، در آغاز وزارت پدر، از سوی خلیفه مقرری داشتند. در ۳۱۲ ق حسن و عبدالله و ابونصر را گرفتند و مؤسس از آنها شفاعت کرد تا آزادشان ساختند (ابن اثیر، همان، ۱۵۴/۸). ابن حسن بن فرات ظاهراً بعدها در شام شغلی دیوانی یافت. زیرا در ۳۲۴ ق که جسد او را از شام به بغداد آوردند، مردم از ستمگری او در شهرهایی که عامل آنجا بود، سخن می گفتند (صولی، ۷۱).

۷. ابوخطاب (ابو عبدالله) جعفر بن محمد بن موسی (د شوال ۲۹۷ / ژوئن ۹۱۰). برادر ابوالحسن علی وزیر. به گفته صابی که کنیه او را ابو عبدالله ذکر کرده، وی به روزگار خلافت معتضد از سوی وزیر عبدالله بن سلیمان، عامل خراج برخی شهرها بود (ص ۲۲۵). در ۲۹۶ ق به ریاست در بخش دیوان الدار یعنی دیوان مشرق و مغرب گمارده شد (قرطبی، ۲۹). اما سال بعد درگذشت و محسن بن فرات جای او را در دیوان مغرب گرفت (همو، ۳۴). ذهبی (سیر، ۱۰۹/۱۴) نام او را در سلک علما آورده و گفته وقتی نیز به وزارت خوانده شد، ولی نپذیرفت (ابن خلکان، ۴۲۴/۳). زن او کنیزی رومی نژاد مشهور به حنزابه بود که به گناه پناه دادن داماد خود محسن، مورد خشم خلیفه واقع شد و اموال او و دخترش را مصادره کردند (ثابت بن سنان، ۴۱؛ ابن اثیر، همان، ۱۸۳/۸).

۸. ابو الفتح فضل بن جعفر بن محمد بن فرات (د ۳۲۷ ق/۹۳۹ م).

و مدعی شوند که وی ابوطاهر جنبی را وادار به یورش بر خلیفه خردسال ساخته است (قاضی عبدالجبار، ۱۵۲)؛ یا پنهانی به دیلمیان نامه می نگاشته و آنها را به طغیان تحریک می کرده (قزوینی رازی، ۶۱، ۶۲). البته درست است که ابن فرات خواستار خلیفه ای ناتوان و ناآگاه از امور دولت بود (ابوعلی مسکویه، ۲/۱) و گاه از بی ثباتی و تلون مقتدر که مادر و همسر و غلامانش بر او چیرگی داشتند سخن می گفت و حتی مادر قدرتمند او سیده را نیز به چیزی نمی گرفت (صابی، ۷۷، ۱۳۴)، و افراد بی صلاحیت را مناصب مهم می داد، چنانکه ابوامیه بزاز را برمسند قضا نشاند (تنوخی، نشوار، ج قاهره، ۱۱۴ - ۱۱۷)، ولی هنوز دلیلی در دست نداریم که همداستانی او را با قرمطیان و دیلمیان بر ضد خلیفه تأیید کند. چه، او این کار را در چنان اوضاع و شرایطی بی آنکه مخاطرات چندانی داشته باشد، می توانست به یاری حمدانیان و کارگزاران و یاران شیعی مذهب خود در بغداد و شهرهای اطراف به انجام رساند. خاصه که در همین دوران فروپاشی سلطه خلافت بود که بسیاری از ولایتهای دوردست به گونه ای استقلال یافتند و حتی مصر نیز می رفت تا از بغداد جدا شود و برخی از شهرهای جزیره رایت استقلال برمی افراشتند.

۹. ابواحمد محسن بن علی بن محمد بن موسی (۲۷۹ - ۱۳ ربیع الآخر ۳۱۲ ق/ ۸۹۲ - ۱۹ ژوئیه ۹۲۴ م)، پسر وزیر نام برده. از زندگی و مشاغل او پیش از وزارت پدرش اطلاعی به دست نیامد. چون ابوالحسن علی برای نخستین بار به وزارت نشست، برای او و دو تن از برادرانش حسین و فضل، هریک ۵۰۰ دینار مقرری تعیین شد (صابی، ۲۹) و مدتی بعد در ۲۹۷ ق/ ۹۱۰ م پس از مرگ عموش جعفر بن محمد، ریاست دیوان مغرب یافت (قرطبی، ۳۴). چنین می نماید که در دومین دوره وزارت پدرش نیز بر همان منصب گمارده شد. زیرا اندکی پس از عزل وزیر، وی را که ریاست دیوان مغرب داشت و گریخته بود، گرفتار کردند. از این رو در سومین دوره وزارت ابوالحسن، بر امور وزارت چیرگی تمام یافت و به توسط مفلح خادم، به رغم مخالفت پدر، از سوی خلیفه به ریاست دواوین منصوب شد (ابوعلی مسکویه، ۱۰۲/۱) و اموال بسیاری از دشمنان خود و کارگزاران دیوانی وزیر پیشین را مصادره کرد و برخی را کشت (همو، ۱۱۱/۱؛ ابن اثیر، الکامل، ۱۴۲/۸). نیز اموال مادران آنها را مصادره کرد (ابوعلی مسکویه، ۱۱۴/۱، ۱۱۵) و حامد بن عباس وزیر را پس از مصادره به واسط فرستاد و گفت تا در راه زهرش خوراندند (همو، ۱۰۳/۱، ۱۰۴). عرب بن سعد قرطبی (صص ۱۱۲ - ۱۱۴) و صابی (صص ۴۴ - ۵۲) فهرستی از کسانی که به دستور محسن به قتل رسیدند یا اموالشان مصادره شد، ترتیب داده اند. بر اساس سندی که به روزگار خلافت الرازی در دیوان مغرب یافت شد، محسن در این روزگار نزدیک به ۹ میلیون دینار از اموال رقیبان و دشمنان خود را مصادره کرد (صابی، ۲۴۵ - ۲۴۸). اما این کردارها چنان با اقبال خلیفه روبه رو شد که ۲۰۰۰ دینار جز حقوق دیوانیش، برای وی

پسر ابوالخطاب و معروف به ابن حنزابه (ابن خلکان، ۳۴۹/۱، ۴۲۴/۳، ۴۲۵). از زندگی فضل پیش از ورود به دستگاه خلافت خبری در دست نیست. پس از مرگ پدر به جای او به ریاست دیوان مشرق گمارده شد (قرطبی، ۳۴)، و در ۲۹۹ ق همراه با ابوالحسن بن فرات وزیر معزول گشت. در دومین دوره وزارت عمویش ابوالحسن باز ریاست همان دیوان یافت، اما در ۳۱۱ ق در سومین دوره وزارت ابوالحسن بن فرات به نیابت از سلیمان بن حسن و ثقیف ضمان یوسف بن ابی الساج را وقتی وزیر از سلیمان بن حسن و ثقیف ضمان یوسف بن ابی الساج را طلب کرد، او آن را به فضل حواله داد. چون فضل گفت آن را بازگردانیده است، وزیر او را زندانی کرد (صابی، ۲۲۹). از این تاریخ تا مدتی پس از آن از فضل خبری در دست نیست. حتی در ۳۱۲ ق که خاندان ابن فرات را گرفتار کردند، از توقیف فضل سخنی به میان نیامده است. به نظر می‌رسد که فضل پیش از آن از زندان عمویش آزاد شده بود و در ماجرای گرفتاری وزیر، در خانه محمد بن احمد تنوخی پنهان می‌زیسته (تنوخی، نشوار، ج بیروت، ۶۵/۱) و سپس به مصر رفته است. زیرا پسر او جعفر که به سال ۳۰۸ ق متولد شد، در ۵ سالگی (۳۱۳ ق) محمد باغندی را در مصر دیده بوده است (یاقوت، ادبا، ۱۶۷/۷). اما در ۳۱۴ ق که عبیدالله بن محمد کلوذانی به نیابت از وزیر علی بن عیسی بن جراح در بغداد رشته کارها را در دست گرفت، فضل به وی پیوست. چون ابن جراح به بغداد آمد فضل را در ۳۱۵ ق ریاست دیوان مشرق داد (ابوعلی مسکویه، ۱۵۰/۱ - ۱۵۲)، در ۳۱۶ ق که ابن جراح استعفا داد، فضل بن فرات از جمله نامزدان وزارت بود (همو، ۱۸۴/۱). خلیفه نخست او را نپذیرفت، ولی گویا سپس به وی تمایلی نشان داد، اما سرانجام پس از رایرینی با گروهی از جمله مؤنس خادم و نصر حاجب بدان بهانه که خاندان ابن فرات همه رافضی و متعایل به قمرمطیانند، خاصه که عمو و پسر عمویش را به دستور خلیفه به قتل رسانده‌اند، از آن رأی بازگشت (صابی، ۳۴۱). چون ابن مقله به وزارت نشست، فضل در ریاست دیوان مشرق ابقا شد (قرطبی، ۱۳۴). و در ۳۱۹ ق به روزگار وزارت عبیدالله بن محمد کلوذانی، به وساطت مؤنس، ریاست دیوان خراج سواد یافت (ابوعلی مسکویه، ۲۱۲/۱). دو ماه بعد عمیدالدوله حسین بن قاسم وزارت یافت، فضل بر سر واگذاری ولایت بصره به ابویوسف بریدی، یا مالی که بریدی می‌بایست از ولایت بصره به بیت‌المال می‌رسانید با وزیر به مخالفت برخاست و چون وزیر قصد او کرد، در خانه ابوبکر ابن قرا به پنهان شد و به سعایت از عمیدالدوله نزد خلیفه پرداخت (همو، ۲۲۳/۱ - ۲۲۴). ابن اثیر، همان، ۲۳۸/۸. افزون بر آن، تشدید نابسامانیهای بغداد و ناخشنودی سپاه از عمیدالدوله، سرانجام موجب عزل وزیر و انتصاب فضل بن جعفر به وزارت در ربیع الثانی ۳۲۰ شد. بهر حال فضل بن فرات برخلاف وزیران پیشین، با سلف خود رفتاری پسندیده در پیش گرفت و چون ناچار شد او را تبعید کند، با ۵۰۰۰ درهم مقرری ماهانه به بصره‌اش فرستاد (ابوعلی مسکویه، ۲۲۸/۱). در جمادی الآخر آن

سال برخی از مردم جبال و مرزنشینان قلمرو اسلام با روم که به شکایت از ستم دیلمیان و رومیان به بغداد آمده بودند، به خانه وزیر هجوم بردند و چند تن از آنان به تیرهای نگاهبانان وزیر کشته شدند تا احمد بن خاقان آشوب را فرونشاند (قرطبی، ۱۷۳، ۱۷۴). گویا در پی همین واقعه بود که خلیفه خواست ابوعلی ابن مقله را به وزارت بردارد. اما هارون بن غریب، خلیفه را از آن رأی بازداشت و به یاری فضل بن جعفر، ابن مقله را به ابوعبدالله بریدی دادند و او نیز وی را به شیراز فرستاد (ابوعلی مسکویه، ۲۲۹/۱)، اما مؤنس که خارج از بغداد به مخالفت با خلیفه برخاسته و جمعی از سرداران و اطرافیان خلیفه به وی پیوسته بودند، چون دید فضل بن فرات به آزار و مصادره اموال کسی دست نگشود، به دوستی با وزیر پیش آمد و نامه‌ها در میانه نوشته شد. فضل ابن فرات که می‌پنداشت اگر مؤنس به بغداد آید، کارهای دولت و خلیفه به صلاح می‌گراید و مفسدان سرکوب می‌شوند، مؤنس را به ورود به بغداد تشویق کرد. اما چون مؤنس به نزدیک بغداد رسید، خلیفه به تحریک برخی از نزدیکان به جنگ برخاست. در آن جنگ مقتدر به قتل رسید و وزارت فضل نیز پایان یافت (قرطبی، ۱۷۴ به بعد). چون قاهر به خلافت نشست مؤنس و یلیق خادم به طرقداری از فضل که پنهان شده بود (ابن خلکان، ۴۲۴/۳)، نزد خلیفه سخن گفتند، ولی قاهر او را به مصادره اموال محکوم کرد. فضل خود برعهده گرفت که ۲۰۰۰۰ دینار بپردازد (ابوعلی مسکویه، ۲۴۴/۱). مؤنس آن مبلغ را از مال خود داد (همدانی، ۷۲) و فضل چند روز بعد به ریاست دیوان املاک و اموال مصادره شده از مقتدر و مادر و فرزندان او منصوب شد، ولی آن شغل را خوش نمی‌داشت و بیش از ۱۷ روز در آن نماند (ابوعلی مسکویه، همانجا). در ۳۲۱ ق قاهر خواست او را به وزارت بردارد. ولی فضل از بیم عزل و حبس و مصادره که گریبان محمد بن قاسم وزیر پیشین و سلیمان بن حسن ابن خاقانی نامزد وزارت را گرفته بود، از آن منصب روی گردانید و پنهان شد (همو، ۲۷۲/۱). در ۳۲۲ ق فضل بن فرات از سوی وزیر ابوالعباس خصبی متهم شد که در شورش برضد خلیفه دست داشته است. قاهر نیز دستور مصادره اموال او را صادر کرد. وزیر، فضل را به پرداخت مالی هنگفت محکوم کرد و چون نداد، در صدد آزارش برآمد، اما سابیور خادم، فضل را به دارالخلافه برد و حبس کرد (همو، ۲۸۷/۱). چندی بعد قاهر عزل شد و به وساطت علی بن عیسی بن جراح، فضل را آزاد کردند (همو، ۲۹۲/۱، ۲۹۳). در جمادی الاول آن سال ابن مقله وزیر الراضی، فضل را به نیابت خود به نظارت بر عاملان خراج شام و جزیره و مصر گماشت و دستش را در امر برید و عزل و نصب عمال و کارپردازان باز گذاشت (ابن اثیر، الکامل، ۲۸۳/۸). وی چون به آنجا رفت، خلعت حکومت مصر و لقب ایشید را از سوی خلیفه برای محمد بن طعج برد (ابن تغری بردی، ۲۵۲/۳). وی همچنان در آن شغل بود، تا در ۳۲۵ ق ابن رائق امیر الامرای بغداد که طمع در خراج مصر و شام بسته بود، فضل را به وزارت خواند، بدان امید که وی در برابر اموال مصر و شام

را به امیرالامراء برساند. ابن فرات در شوال آن سال به بغداد آمد و بر مسند وزارت نشست و ابوبکر عبدالله بن علی نقری را به نیابت خود گمارد (نک: ابوعلی مسکویه، ۳۶۷/۱ - ۳۶۸؛ قس: ابن اثیر، همان، ۳۲۷/۸).

اقامت وی در بغداد چندان نپایید و چون امور را به سبب نزاع و رقابت میان ابن رائق و بجکم و خاندان بریدی و بویهیان در عراق و فارس آشفته یافت و ابن رائق را بر کارها چیره دید، خواست به شام بازگردد. از این رو طمع ابن رائق را بر انگیخت و آگهی داد که از شام و مصر او را مالها می فرستند. نیز دختر او را برای پسر خود به زنی گرفت، بدین تمهید در ربیع الاول ۳۲۶ / زانویه ۹۳۸ به شام بازگشت (ابن خلکان، ۴۲۵/۳؛ ابوعلی مسکویه، ۳۸۳/۱، ۳۸۴) و عبدالله بن علی نقری به نیابت از او در بغداد ماند (صولی، ۱۰۱). چنین می نماید که فضل پس از خروج از بغداد، وزارت را از دست داد. زیرا خلیفه، از آن پس، ابوعلی ابن مقله را به وزارت نشاند و اندکی بعد که وی عزل و مثله شد (ابن اثیر، همان، ۳۴۶/۸، ۳۴۶)، خلیفه کس به شام فرستاد تا فضل را به بغداد آورد و به وزارت بنشاند (ابوعلی مسکویه، ۴۰۹/۱)، و گویا عبدالله بن علی نقری را تا آمدن او نیابت وزارت داد، زیرا در وقایع ۳۲۷ ق از او به عنوان نایب وزیر یاد شده است (صولی، ۱۰۸)، اما چون فرستاده خلیفه به شام رسید، فضل در گذشته بود (ابوعلی مسکویه، همانجا؛ ابن خلکان، ۴۲۵/۳). گفته اند ابن رائق به رقه رفت و اموال فضل را تصرف کرد و چیزها به دست آورد که نیم میلیون دینار ارزش داشت (صولی، ۱۳۴؛ قس: العیون والحدائق، ۴ (۲) / ۸۰).

فضل بن جعفر بن فرات را به دانش و پاکدامنی و دینداری ستوده و از برگزیدگان آل فراش خوانده اند (قرطبی، ۱۷۳؛ ابوعلی مسکویه، ۲۴۴/۱). حتی رقیبانش نیز او را با کفایت و در کتابت ماهر دانسته اند (ابن اثیر، همان، ۱۸۴/۸). او مباحثات علمی میان عالمان ترتیب می داد. از یکی از این مجالس که متی بن یونس و ابوسعید سیرافی در آن مباحثه داشتند، یاد کرده اند (ابوحیان، ۱۰۷ - ۱۲۸).

۹. ابو الفضل (ابوالقاسم) جعفر بن فضل بن جعفر (۳۰۸ - ۳۹۱ ق / ۹۲۱ - ۱۰۰۱ م). در ۳ ذیحجه و به روایتی در ۸ ذیحجه زاده شد (خطیب، ۲۳۵/۷؛ ابن خلکان، ۳۴۹/۱). ایام کودکی و نوجوانی را با پدرش که مشاغل دیوانی و وزارت داشت، در مصر و عراق سپری کرد. چون پدرش درگذشت، شغل دیوانی او را به ابو الفضل دادند (صولی، ۱۳۴). قلقتندی (مأثر الانافة، ۲۸۸/۱) بر آن است که ابن رائق او را از شام به وزارت خواند. اما بی گمان او جعفر بن فضل را با پدرش فضل بن جعفر اشتباه کرده است. چه در آن وقت که فضل درگذشت و جعفر پسر او در مصر بود. ابن رائق خود عزل شده و بجکم به منصب امیرالامرایب نشست بود. به هر حال به سبب روابط نزدیکی که میان پدر جعفر بن فضل و اخشید برقرار بود، چون ابوالقاسم انوجور (حک ۳۳۵ - ۳۴۹ ق / ۹۴۶ - ۹۶۰ م) پس از دفع سیف الدولة حمدانی به مصر بازگشت (۳۳۴ ق / ۹۴۵ م؛ قس: ابن اثیر، همان،

۴۵۸/۸، که سال بازگشت به مصر را ۳۳۶ ق ذکر نموده است)، جعفر را به وزارت خود منصوب کرد (ابن تغری بردی، ۲۹۲/۳). وی به روزگار حکومت ابوالحسن علی بن اخشید (۳۴۹ - ۳۵۵ ق) و نیز ابوالمسک کافور (حک ۳۵۵ - ۳۵۷ ق) بر همان شغل بود تا کافور درگذشت. پس از مرگ کافور، ابوالقوارس احمد بن علی بن اخشید خردسال را به حکومت نشاندند و جعفر بن فضل رشته کارها را در دست گرفت. جعفر که اینک استقلال به هم رسانیده بود، به بازداشت و مصادره اموال برخی از نزدیکان کافور و دیوانیان مصر مانند یعقوب بن گلش دست زد (ابن خلکان، ۳۴۷/۱). اما ظاهراً بدان سبب که پس از مرگ کافور خراج شهرهای تابع به وی نمی رسید، جعفر بن فضل از تأذیه مقرری سپاه و غلامان و پیوستگان کافوری و اخشیدی ناتوان ماند و آنها شوریدند و خانه جعفر و وابستگان او را غارت کردند. در این میان حسن بن عیبدالله بن طغج که نیابت حکومت امیر خردسال را داشت و قرمطیان او را از شام گریزانده بودند، به مصر آمد. چون سپاه به شکایت نزد او رفتند، حسن نیز جعفر بن فضل را بازداشت کرد و بسی آزارش داد و اموالش را مصادره کرد. اما ۳ ماه بعد به وساطت ابوجعفر مسلم حسینی او را رها ساخت و امور مصر را دوباره به وی سپرد و خود در آغاز ربیع الآخر ۳۵۸ / مارس ۹۶۹ به شام بازگشت (ابن تغری بردی، ۲۳/۴، ۲۴). حدود ۲ ماه بعد، جوهر صقلی سردار المعز فاطمی به دعوت امرای مصر که از جعفر بن فضل دلخوش نبودند (قس: همو، ۲۴/۴، ۳۰)، آن دیار را سخت مورد تهدید قرار داد. جعفر بن فضل به خواست مصریان در طلب صلح برآمد و شریف ابوجعفر حسینی را به وساطت برانگیخت و از جوهر امان گرفت. اما کافوریان و اخشیدیان گردن نهادند و به پیکار برخاستند و شکست خوردند و جوهر باز مصریان را امان داد و بزرگان شهر از جمله وزیر و شریف ابو جعفر حسینی به استقبال وی رفتند (ابن خلکان، ۳۷۶/۱ - ۳۷۸).

تصرف مصر به دست سردار فاطمیان، ظاهرأ در موقعیت جعفر بن فضل شیعی مذهب چندان تغییری پدید نیاورد. چه، جوهر وی را در منصبش ابقاء کرد و خود هر شنبه «در حضرت وزیر و قاضی و جماعتی از فقیهان بزرگ» به دیوان مظالم می نشست (همو، ۳۷۹/۱). به گفته ذهبی (سیر، ۴۸۵/۱۶)، جعفر بن فضل خود فاطمیان را به مصر خواند. با اینهمه چون المعز وارد مصر شد و خواست که جعفر را بر منصب وزارتش بنشاند، وی نپذیرفت و المعز نیز که معتقد بود دولت از چون آویی بی نیاز نیست، گفت باید در مصر بماند (یاقوت، ادبا، ۱۷۵/۷، ۱۷۶). اگر چه گفته اند که وی در ۳۸۳ ق یک چند به وزارت العزیز فاطمی منصوب شد (زامباور، ۱۴۵)، ولی در منابع ما از این معنی یاد نشده است. تاریخ مرگ او را به اختلاف پیش از ۳۹۰ یا ۳۹۱ ربیع الاول ۳۹۱ و به روایتی ۱۳ صفر ۳۹۲ ذکر کرده اند (خطیب، ۲۳۵/۷؛ یاقوت، ادبا، ۱۶۴/۷). پیکر او را بنا بر وصیتش در مدینه در خانه ای که خود جنب مسجد پیامبر خریده بود، به خاک سپردند (یاقوت، همان، ۱۷۰/۷). بنا به روایت ابن خلکان (۳۴۹/۱، ۳۵۰) که

گور فضل بن جعفر را در مصر دیده بوده، او را نخست در خانه‌اش دفن کردند و سپس به مدینه بردند.

جعفر را دو فرزند بود که یکی از آنها به نام ابوالحسن ملقب به سیدوک در ۳۹۹ ق به دست الحاکم کشته شد (یاقوت، همان، ۱۶۴/۷) و پسر دیگر او ابوالعباس فضل که دختر یعقوب بن کلس را به زنی داشت (ذهبی، سیر، ۴۸۶/۱۶)، در شعبان ۴۰۵ ق به وزارت الحاکم منصوب شد، ولی ۵ روز بعد به دستور خلیفه فاطمی به قتل رسید (یاقوت، همان، ۱۶۴/۷، ۱۶۵). جعفر بن فضل، گذشته از فعالیت سیاسی، مردی با فرهنگ و دانشمند بود که در این زمینه از شهرتی بسزا برخوردار است. خاصه که برخی از دانشمندان و مورخان غیر شیعی او را ستوده‌اند. ذهبی (تذکره، ۱۰۲۲/۳) او را «حافظ» و «امام» و «نقه» خوانده که به درک محضر محدثان افتخار می‌کرد و در حین وزارت، مجالس املاء حدیث داشت. یاقوت (همان، ۱۶۵/۷) به نقل از ابن منده نیز او را به خرد و فضیلت پروری ستوده و اشاره کرده که بسیار حدیث می‌شنید، چنانکه از قول یحیی بن منده آورده که جعفر ابن فضل برای شنیدن حدیث به اصفهان رفت و از عبدالله بن محمد بن عبدالکریم، محمد بن حمزة بن عماره و حسن بن محمد الدارکی حدیث شنید (همانجا). در مجالس املاء حدیث، از کسانی چون محمد ابن هارون حضرمی و طبقه او از بغدادیان، محمد بن جعفر خرائطی و حسین بن احمد بن بسطام و دیگران روایت می‌کرد. سپس خواست مستندی تألیف کند و ابوالحسن دارقطنی برای کمک به او نزد وی رفت و جعفر بن فضل در ازای تألیف آن مسند، مالی هنگفت به وی داد (خطیب، ۲۳۴/۷؛ ابن خلکان، ۲۹۸/۳).

ابن اقبال دارقطنی به جعفر بن فضل، سبب شد تا یافعی او را ملامت کند (۴۲۶/۲). با اینهمه دارقطنی در کتاب المَدَیج خود و حمزة ابن محمد الکنانی به رغم تقدّمش، نیز حافظ ابومحمد عبدالغنی مصری، هر سه از جعفر بن فضل حدیث روایت کرده‌اند (خطیب، ۲۳۵/۷؛ ذهبی، همانجا). گفته‌اند که هر ساله خاص او کاغذ از سمرقند می‌آوردند و وی در کتابخانه‌اش وراقانی گرد آورده بود (یاقوت، همان، ۱۷۶/۷) تا کتابها را برای او استنساخ کنند. متنبی شاعر مشهور، وقتی با مدح‌نامه‌ای به دیدار کافور رفت، قصیده‌ای نیز به ستایش جعفر بن فضل سرود و چون جعفر او را از خود خشنود نکرد، متنبی سپس آن قصیده را به نام ابوالفضل ابن عمید وزیر بویه‌یان گردانید (ابن خلکان، ۳۴۷/۱، ۳۴۸). اما آنچه در باب جعفر بن فضل مایه شگفتی تواند بود، علاقه وی به گردآوری مجموعه‌ای از مارها و عقربها و افعیه‌هاست. وی به کسانی که این خزندگان را برای او می‌آوردند مالها می‌داد. یاقوت از قول ابن نحوی داستانی جالب در این باره آورده است (همان، ۱۷۰/۷ - ۱۷۲).

برخی از نویسندگان و مورخان، آثاری از جعفر بن فضل برشمرده‌اند. ابن شهر آشوب (ص ۳۲) از او در زمره مصنفان شیعه یاد کرده و کتابی به نام الفرر به وی نسبت داده است. ابن خلکان (۳۴۷/۱)

نیز او را صاحب آثاری در رجال و انساب دانسته، بی‌آنکه نامی از آنها ذکر کند. ذهبی و حافظ سلفی هر کدام بخشهایی از امالی و احادیثی را که روایت کرده، نزد خود داشته‌اند (تذکره، همانجا؛ سیوطی، ۴۰۶).

مأخذ: ابن ابار، محمد بن عبدالله، اغتاب الکتاب، به کوشش صالح الاشتر، دمشق، ۱۳۸۰ ق/ ۱۹۶۱ م؛ ابن اثیر، الکامل؛ همو، اللباب، قاهره، ۱۳۵۶ ق؛ ابن تغری بردی، النجوم؛ ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، المنظم، حیدرآباد دکن، ۱۳۵۷ ق؛ ابن خلکان، وفیات؛ ابن داود، حسن بن علی، رجال، به کوشش محدث ارموی، تهران، ۱۳۴۲ ش؛ ابن شاکر، محمد، عیون التواریخ، نسخه خطی کتابخانه احمد ثالث، شد ۱۲۹۲؛ ابن شهر آشوب، محمد بن علی، معالم العلماء، نجف، ۱۳۸۰ ق/ ۱۹۶۱ م؛ ابن طقطقی، محمد بن علی، الفخری، به کوشش هارتویک درنیوگ، پاریس، ۱۸۹۴ م؛ ابن کثیر، البداية، ابو حیان توحیدی، الاساع و الموائس به کوشش احمد امین و احمد الزین، قاهره، ۱۹۳۹ م؛ ابوعلی مسکویه، احمد بن محمد، تجارب الامم، به کوشش آمد روز، قاهره، ۱۳۳۲ ق/ ۱۹۱۴ م؛ استرآبادی، محمد بن علی، منهج المقال، تهران، ۱۳۰۶ ق؛ الاشتر، صالح، مقدمه بر دیوان (نکه بحرّی در همین مأخذ)، اشعری قمی، سعد بن عبدالله، کتاب المقالات و الفرق، به کوشش محمدجواد مشکور، تهران، ۱۳۴۱ ش؛ اقبال آشتیانی، عباس، خاندان نویختی، تهران، ۱۳۴۵ ش؛ بحرّی، دیوان، به کوشش حسن کامل صیرفی، قاهره، ۱۹۶۳ م؛ تستری، محمدتقی، قاموس الرجال، تهران، ۱۳۸۸ ق؛ تنوخ، محسن بن علی، الفرج بعد الشدة، به کوشش عبود شالچی، بیروت، ۱۳۹۸ ق/ ۱۹۷۸ م؛ همو، تنوار المحاضرة، به کوشش مارگلیوت، قاهره، ۱۹۲۱ م؛ همان، به کوشش عبود شالچی، بیروت، ۱۹۷۱ - ۱۹۷۳ م؛ ثابت بن سنان، اخبار القرامطة، به کوشش سهیل زکار، بیروت، ۱۴۰۲ ق/ ۱۹۸۲ م؛ تعالی، نجفة الوزراء، به کوشش حبیب علی راوی و ایتام مرون صفار، بغداد، ۱۹۷۷ م؛ خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، قاهره، ۱۳۴۹ ق؛ خوانساری، محمدباقر، روضات الجنات، تهران، ۱۳۸۲ ق/ ۱۹۶۲ م؛ ذهبی، محمد بن احمد، تذکره الحفاظ، حیدرآباد دکن، ۱۳۳۳ - ۱۳۳۴ ق؛ همو، سیر اعلام النبلاء، به کوشش شعبی ارنووط، بیروت، ۱۴۰۴ ق/ ۱۹۸۴ م؛ زامباور، الانساب و الاسرات الحاکمة، بیروت، ۱۹۸۰ م؛ سامرائی، کمال، مختصر تاریخ الطب العربی، بغداد، ۱۴۰۴ ق/ ۱۹۸۴ م؛ سیوطی، طبقات الحفاظ، بیروت، ۱۹۸۳ م؛ صابی، هلال بن محسن، الوزراء، به کوشش عبدالستار احمد فراج، قاهره، ۱۹۵۸ م؛ صفدی، خلیل بن ابیک، الوافی بالوفیات، به کوشش هلموت ریتز، بیروت، ۱۳۸۱ ق/ ۱۹۶۱ م؛ صولتی، محمد بن یحیی، الاوراق، به کوشش هیووت - دن، قاهره، ۱۳۵۴ ق/ ۱۹۳۵ م؛ طبری، تاریخ، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۹۶۰ - ۱۹۶۸ م؛ طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال، به کوشش حسن مصطفوی، مشهد، ۱۳۴۸ ش؛ همو، رجال، نجف، ۱۳۸۰ ق/ ۱۹۶۱ م؛ همو، کتاب الغیة، تهران، مکتبه نینوی الحديثة؛ علوجی، عبدالحمید، تاریخ الطب العراقي، بغداد، ۱۳۸۷ ق/ ۱۹۶۷ م؛ العیون و الحدائق، به کوشش نبیله عبدالمنعم داوود، نجف، ۱۳۹۲ ق/ ۱۹۷۲ م؛ فروخ، عمر، تاریخ الادب العربی، بیروت، ۱۹۸۱ م؛ قاضی عبدالجبار همدانی، «تثبیت دلائل نبوة سیدنا محمد»، همراه اخبار القرامطة (نکه ثابت بن سنان در همین مأخذ)؛ قرطبی، عرب سعد، صلة تاریخ الطبری، به کوشش دخویه، لندن، ۱۸۹۷ م؛ قزوینی رازی، عبدالجلیل، نقض، به کوشش محدث ارموی، تهران، ۱۳۳۱ ش؛ قلّشندی، احمد بن علی، صبح الاعشی، قاهره، ۱۳۸۲ ق/ ۱۹۶۳ م؛ همو، مآثر الانافة، به کوشش عبدالستار احمد فراج، کویت، ۱۹۸۵ م؛ کندی، محمد بن یوسف، ولایة مصر، بیروت، دار صادر؛ مایقانی، عبدالله، تنقیح المقال، نجف، ۱۳۵۲ ق؛ مشکور، محمدجواد، مقدمه بر المقالات (نکه اشعری در همین مأخذ)؛ نویختی، حسن بن موسی، فرق الشیعة، به کوشش هلموت ریتز، استانبول، ۱۹۳۱ م؛ همدانی، محمدبن عبدالملک، تکملة تاریخ الطبری، به کوشش الیرت یوسف کنعان، بیروت، ۱۹۶۱ م؛ یافعی، عبدالله بن اسعد، مرآة الجنان، بیروت، ۱۳۳۸ ق؛ یاقوت، ادبا، همو، بلدان؛ نیز:

EP: Massignon, L., «Les origines shi'ites de la famille vizirale des Banu'l Furat», *Opera Minora*, Caire / Liban, Dar al - Maaref; id, *La passion de Husayn Ibn Mansur Hallaj*, Paris, 1975; Sourdel, D., *Levizirat Abbasside*, Damas, 1959 - 1960, صادق سجادی